



## روش‌شناسی نقدهای علامه شوشتی بر شرح ابن‌ابی‌الحدید

مهدی مردانی (گلستانی)\*

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۹/۱۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۵/۱۳

### چکیده

بهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه نوشته علامه محمدتقی شوشتی، یکی از شرح‌های مهم نهج البلاغه است که با هدف رفع کاستی‌های شروح پیشین و با رویکردی انتقادی نسبت به شارحان نهج البلاغه نگاشته شده است. این کتاب به جهت بسامد نقدها و تنوع موضوعات، نمونه کم‌نظیری برای مطالعه نگره انتقادی علامه شوشتی به حساب می‌آید. از این‌رو، مقاله حاضر کوشیده که با تحلیل و پردازش نقدهای علامه شوشتی، روش ایشان در نقد آرای شارحان نهج البلاغه را کشف و تبیین نماید. برای این منظور در یک مطالعه موردی، نقدهای علامه شوشتی به ابن‌ابی‌الحدید گزینش و در قالب محورهایی چند تحلیل و ارزیابی گردیده است. نتایج حاصل از این پژوهش نشان می‌دهد که سه مؤلفه مستند، برداشت و دلیل از عمده‌ترین مؤلفه‌های روش‌شناختی است که علامه شوشتی در نقد آرای ابن‌ابی‌الحدید مورد توجه قرار داده است.

**کلیدواژه‌ها:** روش نقد، مطالعه انتقادی، بهج الصباغه، شرح ابن‌ابی‌الحدید.

۱. استادیار گروه نهج البلاغه دانشگاه قرآن و حدیث، قم، ایران.

\* نویسنده مسئول

## ۱. مقدمه

شیخ محمدتقی شوشتري (معاصر) محقق و پژوهشگر حدیث پژوه شیعی، با هدف رفع کاستی‌های شروع پیشین و با رویکردی انتقادی به شرح نهج‌البلاغه پرداخت. وی بعد از معرفی شرح‌های نهج‌البلاغه، از سه شرح ابن‌ابی‌الحدید، ابن میثم و میرزا حبیب‌الله خوبی به ترتیب به‌عنوان مهم‌ترین شروع نهج‌البلاغه یاد کرده است. با این همه این شرح‌ها را خالی از ضعف ندانسته و اشکالات آنها را برشمرده است. از اشکالات علامه شوشتري به ابن‌ابی‌الحدید، افراط در ذکر حوادث تاریخی و عدم نقل برخی از وقایع و افراط و تفریط در بیان نکات ادبی است. از نظر علامه شوشتري ابن میثم دارای مذاقی فلسفی بوده و تأویلات باطل زیادی در شرح خود آورده است و چون به تاریخ تسلط نداشته خطاهای زیادی را مرتکب شده است. میرزا حبیب‌الله خوبی نیز در شرح خود از اخبار ضعیفه فراوان استفاده کرده و در عین حال تنها به روایات امامیه اکتفا کرده است. همچنین کمی اطلاع از تاریخ و پیروی از خطاهای ابن میثم از دیگر اشکالات وی بوده است. از این‌رو، علامه شوشتري تصمیم گرفت تا شرحی جامع بر نهج‌البلاغه به نگارش درآورد که از کمی‌ها و کزی‌های دیگر شرح‌ها خالی باشد (شوشتري، ۱۳۷۶: ۲۳/۱-۲۷). وی بدون آن که تصریح روشنی بر سبک و شیوه خود داشته باشد از اسلوب مشخصی پیروی کرده و از پشتوانه‌ای منطقی برخوردار بوده است. از این‌رو شایسته است تا آرای انتقادی ایشان به‌صورت روشمند بررسی و بر پایه مستندات معتبر تحلیل و ارزیابی گردد.

### ۱-۱. بیان مسئله

مقاله حاضر کوشیده است تا با تحلیل و پردازش نقدهای علامه شوشتري، روش وی در نقد آرای شارحان نهج‌البلاغه را کشف و تبیین نماید تا از یک‌سو، زمینه شناخت تفکر انتقادی ایشان فراهم آید و از سوی دیگر، روش‌شناسی نقد در مطالعات دینی توسعه/تعمیق یابد. برای این منظور در یک مطالعه موردی، نقدهای علامه شوشتري به ابن‌ابی‌الحدید گزینش و در قالب پرسش‌های ذیل تحلیل و پردازش گردیده است: روش نقدهای علامه شوشتري بر پایه چه مؤلفه‌هایی استوار است؟ در رویکرد انتقادی علامه شوشتري کدام‌یک از روش‌ها از بسامد بیشتری برخوردار است؟ برآیند نقدهای علامه شوشتري بر ابن‌ابی‌الحدید کدام است؟

### ۱-۲. پیشینه پژوهش

شایان ذکر است که پیش از این، پژوهش‌هایی درباره شرح بهج‌الصباغه و روش علامه شوشتري انجام شده است. لکن پژوهش‌های یاد شده به جهت مسئله، دامنه و منبع با مقاله حاضر متفاوت است؛ چه مسئله برخی از آنها (مانند: پایان‌نامه ارشد با عنوان روش‌شناسی شرح علامه شوشتري در بهج‌الصباغه، نوشته محمدمهدی کرمی و پایان‌نامه ارشد با عنوان روش‌شناسی بهج‌الصباغه فی شرح نهج‌البلاغه نوشته فاطمه منصور کیانی) روش علامه شوشتري در نگارش شرح نهج‌البلاغه بوده و منبع برخی دیگر (مانند مقاله «روش‌شناسی علامه محمدتقی شوشتري در نقد احادیث ساختگی» نوشته سید علی آقایی) کتاب

الاخبار الدخیله بوده است. این در حالی است که درباره مسئله و منبع پژوهش پیش‌رو (روش نقد با تمرکز بر شرح بهج الصباغه) به‌ویژه با دامنه موردنظر (آرای ابن‌ابی‌الحدید) پیشینه‌ای به‌دست داده نشده است.

### ۱-۳. ضرورت و اهمیت پژوهش

رویکرد انتقادی علامه شوشتری نسبت به آرای پیشینیان، به‌عنوان یک ویژگی برجسته و مشترک در تألیفات ایشان شناخته می‌شود. این رویکرد، آنگاه که موجب تضارب آراء گشته، اندیشه دیگران را به چالش می‌کشد، اهمیت بیشتری یافته، شایسته تحلیل می‌گردد. یکی از آثاری که در انعکاس نگاه انتقادی علامه شوشتری سهم وافری دارد، بهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه است. وی در این کتاب که شرحی موضوعی بر نهج البلاغه است، از خلال تفسیر و تبیین کلمات امیرالمؤمنین(ع)، آرای شارحان پیشین را نیز مورد نقد و بررسی قرار داده است. بهج الصباغه، به جهت بسامد نقدها و تنوع موضوعات، نمونه کم‌نظیری برای مطالعه نگره‌ی انتقادی علامه شوشتری است. چه، براساس پژوهش انجام گرفته، در این شرح نزدیک به ۶۰۰ نقد نسبت به شارحان نهج البلاغه صورت گرفته است که بیش از ۹۰ درصد آن متوجه ابن‌ابی‌الحدید، شارح معتزلی نهج البلاغه بوده است (مسعودی و همکاران، ۱۳۹۵: ۱-۳۴). به همین خاطر، ارزیابی و تحلیل نقدهای علامه شوشتری نسبت به شرح ابن‌ابی‌الحدید از موضوعات درخور پژوهشی است که بر پایه روش و منطقی علمی میسور می‌گردد.

### ۲. مؤلفه‌های روش‌شناختی نقد

در یک بررسی کلی می‌توان نقدهای علامه شوشتری را شامل سه مؤلفه روش‌شناختی مستند، برداشت و دلیل دانست. چه، عمده‌ترین بخش‌هایی که علامه شوشتری در نقد آرای ابن‌ابی‌الحدید مورد توجه قرار داده، یکی از سه عنوان یاد شده است. منظور از «مستند» منابع و مدارکی است که شارح برای اعتبار دیدگاه خویش برگزیده است که خود از سه منظر فقدان منبع، ضعف منبع و یا گستره منبع مورد نقد قرار گرفته است. منظور از «برداشت» فهم و برداشتی است که شارح نسبت به متون و کلمات امیرالمؤمنین(ع) ابراز داشته است که این مؤلفه نیز از دو جهت تأویل ناصحیح و فهم نادرست واژگان به چالش کشیده شده است و سومین مؤلفه «دلیل» است که مقصود از آن برهان و منطقی است که شارح برای اثبات دیدگاه خود ارائه کرده است که از زوایایی چون اخذ به لازمه سخن و قیاس مخالف مورد نقد قرار گرفته است. گفتنی است که مؤلفه‌های یاد شده گاه به شکل همنشین در نقدهای علامه شوشتری مطرح شده‌اند و گاه به‌صورت جانشین. از این‌رو نمونه‌هایی گزینش شده‌اند که دست‌کم مصداق یکی از مؤلفه‌های یاد شده محسوب شوند، هر چند نسبت به دیگر موارد نیز قابل استناد بوده باشد.

### ۲-۱. نقد مستند

یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌های روش‌شناختی علامه شوشتری در نقد آرای ابن‌ابی‌الحدید، مستندات وی در شرح نهج البلاغه است. چه، مستند رأی شارح مهم‌ترین بخش استدلال وی محسوب می‌گردد و هر چه

قدر از اعتبار و اتقان برخوردار باشد، دیدگاه وی نیز معتبر تلقی خواهد شد. از این‌رو، بیشترین بخشی که علامه شوشتري در نقد آرای ابن ابی‌الحدید مطمح نظر قرار داده، مستند دیدگاه ایشان بوده است که با شیوه‌هایی چون: زیر سؤال بردن فقدان مستند معتبر، ضعیف شمردن مستند ذکر شده و به چالش کشیدن گستره آن به نقد دیدگاه وی پرداخته است.

### ۲-۱-۱. فقدان مستند

یکی از نقدهای علامه شوشتري به ابن‌ابی‌الحدید، تفسیری است که وی دربارهٔ فرازی از نامه ۷۳ نهج‌البلاغه بیان کرده است. چه، امیرالمؤمنین(ع) خطاب به معاویه فرموده است: «وَأُقْسِمُ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَوْ لَا بَعْضُ الْإِسْتِيقَاءِ لَوْصَلَتْ إِلَيْكَ مِنِّي قَوَارِعُ تَفْرَعِ الْعَظْمِ وَ تَهْلِسُ اللَّحْمُ؛ به خدا قسم اگر علاقه‌ام به باقی ماندن مردم مؤمن نبود ضربات کوبنده‌ای از طرف من به تو می‌رسید که استخوان را بکوبد و گوشت را آب کند» (انصاریان، ۱۳۷۹: ۷۳۹).

ابن‌ابی‌الحدید در شرح این عبارت امیرالمؤمنین(ع) که فرمود: «لَوْصَلَتْ إِلَيْكَ مِنِّي قَوَارِعُ ضَرْبَاتِ كُوبِنْدَه‌ای از من به تو می‌رسید» با انتساب تفسیری به امامیه نگاشته است:

«منظور از «قوارع» هتک حرمت همسران رسول خدا(ص) و اباحه نکاح ایشان با غیر است. مثل آن که حرمت أم حبیبیه را بشکنند و حکم به اباحه نکاح وی با مردان دیگر را صادر کند تا هم عقوبتی باشد برای وی و هم برای برادرش معاویه؛ زیرا وی مانند برادرش نسبت به علی(ع) بغض و کینه داشت و اگر حضرت چنین می‌کرد در واقع ضربه کوبنده‌ای بود که به معاویه وارد می‌ساخت. این نظر امامیه است و حتی از آنها روایت شده که حضرت عایشه را نیز تهدید به این کار کرد اما ما این خبر را قبول نداریم و کلام حضرت را به‌گونه‌ای دیگر تفسیر می‌کنیم» (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷: ۶۴/۱۸).

علامه شوشتري در نقد این سخن ابن‌ابی‌الحدید، ابتدا از انتساب بدون استناد وی خرده می‌گیرد (فقدان مستند) و از غفلت ابن‌ابی‌الحدید از منابع هم‌کیشانش گلایه می‌کند (گستره مستند) و سپس با ذکر تفسیری متفاوت، برداشت وی از کلام امیرالمؤمنین(ع) را تصحیح می‌نماید. وی در ردّ نظر ابن‌ابی‌الحدید می‌نویسد:

«اگر منظور ابن‌ابی‌الحدید از «قول امامیه»، تفسیر «قوارع» در کلام امیرالمؤمنین(ع) باشد، مستندش چیست؟ آیا سید رضی یا مرتضی یا مفید یا صدوق یا کلینی آن را گفته‌اند؟ و اگر منظور وی اصل واگذاری امور همسران رسول خدا(ص) به امیرالمؤمنین(ع) و تهدید عایشه به آن باشد که این گزارش مختص امامیه نیست و ابن اعثم کوفی هم آن را نقل کرده است» (شوشتري، ۱۳۷۶: ۲۸۶/۴).

علامه شوشتري در ادامه می‌نویسد:

«مراد از هتک حرمت همسران پیامبر(ص)، از بین رفتن احترام همسران رسول خدا(ص) به‌عنوان أم المؤمنین بودن است نه اباحه نکاح و جواز ازدواج آنها با مردان دیگر؛ زیرا امامیه اعتقاد دارد که اگر خود رسول خدا(ص) هم یکی از همسرانش را طلاق می‌دادند باز هم آن زن حق ازدواج با دیگری را نداشت» (همان).

در حقیقت، علامه شوشتري با معرفی شماری از اندیشمندان امامیه و تهی خواندن آثار ایشان از

مدعای ابن‌ابی‌الحدید، از انتساب نادرست وی به امامیه خرده گرفته و فقدان مستند وی را هویدا ساخته است. او همچنین با ذکر برخی از منابع اهل سنت، گستره مستندات وی را زیر سؤال برده و او را به عدم تتبع کامل متهم ساخته است.

لکن در تحلیل دیدگاه علامه شوشتری و ارزیابی نقد ایشان به ابن‌ابی‌الحدید باید نکاتی را افزود که در ذیل بدان اشاره می‌کنیم: این که ابن‌ابی‌الحدید بدون نام بردن از افراد یا کتب مشخص، این قول (تفسیر قوارع) را به امامیه نسبت داده است خالی از ضعف نیست، لکن منظور از شیعه امامیه فقط افراد نامبرده نیستند تا نفی آن سبب ردّ سخن ابن‌ابی‌الحدید گردد. این در حالی است که گروهی دیگری از اندیشمندان شیعه، اصل مدعا (تفویض امر زنان پیامبر(ص) به امیرالمؤمنین(ع) را گزارش نموده‌اند و حتی علامه مجلسی سخن ابن‌ابی‌الحدید را نشانه شهرت آن در میان شیعه دانسته است (مجلسی، ۱۴۰۳: ۸۹/۳۸). البته اگر منظور علامه شوشتری، انتساب تفسیر یاد شده از «قوارع» به امامیه باشد سخن دیگری است که باید برای یافتن قایلان آن در میان شارحان نهج البلاغه جستجو کرد نه محدثان شیعه! با این همه از ظاهر کلام ابن‌ابی‌الحدید چنین برمی‌آید که وی اصل تفویض امر زنان پیامبر(ص) را به امامیه نسبت داده است (که امری ثابت و پذیرفته شده است) نه تطبیق «قوارع» بر قطع عصمت ام حبیبیه را. دیگر آن که تفسیر علامه شوشتری از کلام امیرالمؤمنین(ع) با ظاهر روایات اهل بیت(ع) سازگار نیست. چه، بر پایه برخی از متون شیعه، اصل تفویض امر زنان پیامبر(ص) به امیرالمؤمنین(ع) صورت گرفته است (صفار، ۱۴۰۴: ۲۹۴/۱) و بر پایه برخی متون دیگر، طلاق همسران پیامبر(ص) نیز به امیرالمؤمنین(ع) تفویض شده است (صدوق، ۱۳۹۵: ۴۵۹/۲) و امیرالمؤمنین(ع) نیز عایشه را به آن تهدید کرده است. (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۷۵/۳۲) اما در توجیه این موضوع و تحلیل علت مسئله تفویض، بیان امام زمان(ع) بهترین پاسخ است. چرا که حضرت در جواب یکی از اصحاب امام حسن عسکری(ع) که درباره علت تفویض طلاق همسران پیامبر(ص) به امیرالمؤمنین(ع) سؤال کرده بود، فرمود که شرافت همسری با پیامبر(ص) و انتساب به ایشان تا زمانی است که آنها بر طاعت خدا باقی باشند. پس هر یک از آنها که بعد از پیامبر(ص) خروج کند و از فرمان خدا سرپیچی نماید، راه ازدواجش گشوده و از شرافت مقام مادری مؤمنان تنزل می‌یابد (طبری، ۱۴۱۳: ۵۱۲).

## ۲-۱-۲. ضعف مستند

نمونه دیگر از نقدهای علامه شوشتری به ابن‌ابی‌الحدید، دیدگاهی است که وی درباره مخاطب کلام امیرالمؤمنین(ع) در خطبه ۲۲۸ نهج البلاغه بیان داشته است. چه، حضرت در این خطبه از شخصی ستایش کرده که نامی از وی به میان نیامده است. حضرت می‌فرماید: «لِلَّهِ بَلَاءٌ فَلَانَ فَلَقَدْ قَوْمَ الْأَوْدِ وَ ذَاوَى الْعَمَدِ وَ أَقَامَ السُّنَّةَ وَ خَلَّفَ الْفِتْنَةَ ذَهَبَ نَقِيِّ النَّوْبِ قَلِيلِ الْعَيْبِ أَصَابَ خَيْرَهَا وَ سَبَقَ شَرَّهَا أَدَى إِلَى اللَّهِ طَاعَتَهُ وَ اتَّقَاهُ بِحَقِّهِ؛ خداوند شهرهای فلان را خیر دهد، چه اینکه کژی‌ها را راست کرد و درد را درمان نمود. سنت را به پا داشت و فتنه را پشت سر انداخت. با جامه پاک و کم عیب از دنیا گذشت. به خیر حکومت رسید و از بدی آن پیشی جست. بندگی حق را به جا آورد و حق تقوای او را مراعات نمود» (انصاریان، ۱۳۷۹: ۵۰۰).

ابن‌ابی‌الحديد با استناد به يك نسخه كهن و بعضی از مصادر تاريخی، خليفه دوم را فرد ستایش شده معرفی کرده و در این باره نگاشته است:

«منظور از «فَلَانٌ»، «عُمَرُ» است چنان‌که فخار بن معد موسوی نقل کرده که در نسخه‌ای که به خط سید رضی بود زیر واژه فلان نوشته شده بود عمر! اما راوندی بر این نظر است که حضرت این سخن را درباره بعضی از یارانش فرموده است ولی این سخن بعید به نظر می‌رسد زیرا ظاهر کلام حضرت چنین می‌رساند که حضرت از شخصی که دارای حکومت و رعیت بوده تعریف می‌کند. علاوه بر آن که طبری در کلامش به صراحت یا نزدیک به صراحت گفته که مراد از این کلام، عُمَرُ است» (ابن‌ابی‌الحديد، ۱۳۳۷: ۴/۱۲).

علامه شوشتري در نقد این سخن ابن‌ابی‌الحديد، ابتدا انتساب کلام یاد شده به امیرالمؤمنین(ع) را انکار کرده و سپس با تحلیل محتوای کلام امیرالمؤمنین(ع)، مستند ابن‌ابی‌الحديد در این باره را ضعیف و نامعتبر شمرده است:

«سخن ما در اصل انتساب این کلام است و ظاهر آن است که این خطبه از امیرالمؤمنین(ع) نیست. اما از آنچه ابن‌ابی‌الحديد از طبری نقل کرده است چنین فهمیده می‌شود که حضرت صرفاً این بخش از سخن دختر ابی‌خثمه را تأیید کرد که گفت: «ذَهَبَ بِخَيْرِهَا وَ نَجَا مِنْ شَرِّهَا» و این تعبیر فایده خاصی ندارد؛ زیرا بدین معنا است که در خلافت و سلطنت خیر و شر وجود دارد و عمر از خیر آن بهره‌مند شد و از شرش نجات یافت؛ اما باقی عبارت نقل شده یا افترائی است از روی عمد و یا توهمی است که از قول حضرت حاصل شده است. علاوه بر آن که آنچه در طبری آمده تحریف شده است زیرا ابن‌عساکر گفته است که حضرت بعد از شنیدن سخن دختر ابی‌خثمه فرمودند: «أَصْدَقَتْ: أَيَا رَاسِتْ كَفْت» نه اینکه گفته باشد «لَقَدْ صَدَقَتْ: أَو رَاسِتْ كَفْت» (شوشتري، ۱۳۷۶: ۴۸۲/۹).

در حقیقت، علامه شوشتري با تضعیف مستند ابن‌ابی‌الحديد (تاریخ طبری)، برداشت وی از کلام امیرالمؤمنین(ع) را ناستوار خوانده و با نقد اعتبار منبع یاد شده، سخن منسوب به امیرالمؤمنین(ع) را بر ساخته دانسته است.

لکن در ارزیابی دیدگاه علامه شوشتري باید گفت که بر پایه منابع متعددی که به گزارش خطبه یاد شده پرداخته‌اند، اصل صدور حدیث از امیرالمؤمنین(ع) ثابت است، هرچند همه منابع از حکایت امیرالمؤمنین(ع) از سخن دختر ابی‌خثمه خبر داده‌اند نه انشاء ایشان (مردانی، ۱۳۹۰: ۴۵-۶۹). علاوه بر آن که اثبات تحریف گزارش طبری (۳۱۰ ق) به استناد گزارش ابن‌عساکر (۵۷۱ ق) امری ناموجه است و نمی‌توان با یک منبع متأخر، اصالت گزارش یک منبع متقدم را زیر سؤال برد، چراکه قدمت طبری بلندتر و دسترسی وی به مصادر کهن بیشتر بوده است.

## ۲-۱-۳. گستره مستند

از دیگر نقدهای علامه شوشتري به ابن‌ابی‌الحديد، تفسیری است که وی در شرح خطبه ۱۷۲ نهج‌البلاغه بیان داشته است. چه، امیرالمؤمنین(ع) در این خطبه با نقل قول از کسی که ایشان را حریص خوانده بود به دفاع از خویش برخاسته و فرمودند: «وَقَدْ قَالَ قَائِلٌ إِنَّكَ عَلَيَّ هَذَا الْأَمْرُ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ لِحَرِيصٍ، فَقُلْتُ بَلْ

أَنْتُمْ وَاللَّهِ لِأَحْرَصُ وَأَبْعَدُ وَأَنَا أَحْصُ وَأَقْرَبُ؛ کسی به من گفت: ای پسر ابوطالب! تو بر امر خلافت بس حریصی؛ به او گفتم: به خدا سوگند شما حریص تر و دورترید و من سزاوارتر و نزدیکترم» (انصاریان، ۱۳۷۹: ۳۸۸).

در حقیقت، حضرت در پاسخ به کسی که پیگیری و پی‌جویی ایشان نسبت به حق جانشینی پیامبر(ص) را حرص قلمداد نمود، به قرابت و نزدیکی خویش به رسول خدا(ص) احتجاج کردند و او را حریص واقعی خواندند. در این میان، ابن‌ابی‌الحدید با تعیین مخاطب و مکان احتجاج امیرالمؤمنین(ع) به شرح این کلام پرداخته و نوشته است:

«در این خطبه، ماجرای روز شوری - بعد قتل عمر - بیان شده است و کسی که به امیرالمؤمنین(ع) گفت «إِنَّكَ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ لَحْرِيصٌ» سعد بن ابی‌وقاص بوده است درحالی‌که امامیه گفته‌اند که این سخن مربوط به سقیفه است و آن را ابوعبیده بن جراح گفته است» (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷: ۳۰۵/۹).

این کلام ابن‌ابی‌الحدید، با مخالفت علامه شوشتری مواجه شده و در رد آن آورده است: «چگونه این قول را به امامیه نسبت داده است درحالی‌که کلینی و محمد بن جریر طبری که از قدمای امامیه هستند گفته‌اند که این سخن را عبدالرحمن بن عوف در روز شوری به امیرالمؤمنین(ع) گفته است» (شوشتری، ۱۳۷۶: ۴۳۸/۴).

وی در ادامه می‌نویسد:

«نمی‌دانم مستند کلام وی که گفته سعد بن ابی‌وقاص آن سخن را به امیرالمؤمنین(ع) گفته است چیست؟ درحالی‌که در خبری که ابن‌ابی‌الحدید از ثقفی نقل کرده است (ثقفی، ۱۳۹۵: ۳۱۸/۱) و نیز در خبر ابن‌قتیبه (ابن‌قتیبه، ۱۴۱۰: ۱۷۶/۱) هیچ نامی از سعد به میان نیامده است. در نتیجه، خبر مُجْمَل بر مُفْصَل حمل می‌شود و آن قول کلینی و طبری است که به اسم عبدالرحمن تصریح کرده‌اند» (همان).

در واقع، علامه شوشتری ابتدا انتساب ابن‌ابی‌الحدید به امامیه را مردود خوانده و سپس با ذکر مستند مخالف (گزارش کلینی و طبری) گستره منابع وی را زیر سؤال برده است. او همچنین با تهمی خواندن مستندات ابن‌ابی‌الحدید از نام سعد بن ابی‌وقاص، دیدگاه وی در این باره را به چالش کشیده است.

اما در ارزیابی دیدگاه علامه شوشتری باید افزود که ایشان در حالی انتساب سخن ابن‌ابی‌الحدید به امامیه را انکار نموده است که این قول در برخی منابع امامیه گزارش شده و قطب‌الدین راوندی (۵۷۳ ق) در شرح خود بر نهج البلاغه آن را نقل نموده است (راوندی، ۱۳۶۴: ۱۵۷/۲). لکن درباره مخاطب کلام امیرالمؤمنین(ع) و فضای صدور سخن ایشان، نظر علامه شوشتری به صواب نزدیک‌تر است و گزارشات منابع فریقین نیز آن را تأیید می‌کند. چه، از میان منابعی که به گزارش کلام امیرالمؤمنین(ع) پرداخته‌اند، همگی بر صدور این خطبه در ماجرای شورای خلافت عمر اتفاق نظر دارند (ثقفی، ۱۳۹۵: ۳۰۲/۱؛ ابن‌قتیبه، ۱۴۱۰: ۱۷۶/۱؛ طبری، ۱۴۱۵: ۴۱۶؛ ابن‌طاوس، ۱۳۷۵: ۲۴۷) و تنها دو گزارش شیعی به نام مخاطب امیرالمؤمنین(ع) تصریح کرده و آن را «عبدالرحمن بن عوف» معرفی کرده‌اند (طبری، ۱۴۱۵:

۴۱۶؛ ابن طاوس، ۱۳۷۵: ۲۴۷).

شایان ذکر است که درباره نقد مستند آرای ابن‌ابی‌الحدید نمونه‌های متعدد دیگری نیز وجود دارد که برای آگاهی از آنها می‌توان به موارد ذیل مراجعه کرد (شوشتری، ۱۳۷۶: ۵۸۰/۵؛ همان، ۲۲۸/۵؛ همان، ۲۶۰/۵؛ همان، ۵۲۴/۶؛ همان، ۳۰۵/۱۰).

## ۲-۲. نقد برداشت

یکی دیگر از مؤلفه‌های روش‌شناختی در نقد آرای ابن‌ابی‌الحدید، فهم و برداشت وی از متون و منابع است. چه، برداشت شارح از کلمات امیرالمؤمنین(ع) از نشانه‌های مهمی است که نقاط قوت یا ضعف دیدگاه وی در تفسیر نهج‌البلاغه را نشان می‌دهد و در ارزیابی آرای او به ناقد مدد می‌رساند. از این‌رو، یکی از محورهایی که علامه شوشتری در نقد آرای ابن‌ابی‌الحدید مورد توجه قرار داده است، برداشت وی از متون نهج‌البلاغه است که با شیوه‌هایی چون: فهم نادرست واژگان و تأویل ناصحیح به ارزیابی دیدگاه او پرداخته است.

### ۲-۲-۱. فهم نادرست واژگان

از جمله نقدهای علامه شوشتری بر ابن‌ابی‌الحدید، تفسیری است که وی برای عبارتی از خطبه ۱۷۳ نهج‌البلاغه ارائه است. چه، حضرت در بخشی از توصیه خود به اصحاب، آنان را به تأنی و بردباری سفارش کرده و از شتابزدگی در تصمیم و عمل پرهیز داده است: «وَلَا تَعْجَلُوا فِي أَمْرِ حَتَّى تَتَبَّعُوا فَإِنَّ لَنَا مَعَ كُلِّ أَمْرٍ تُنْكَرُونَهُ غَيْرًا» و در کاری تا دقیقاً بررسی نکنید شتاب نورزید، زیرا آنچه را شما (از روی جهل) منکر آن هستید ما را قدرت تغییر آن هست» (انصاریان، ۱۳۷۹: ۳۹۲).

ابن‌ابی‌الحدید در شرح این عبارت از نهج‌البلاغه، ضمن تبیین معنای واژه «غَيْرًا»، کلام امیرالمؤمنین(ع) را با رفتار نابخردانه عثمان مقایسه کرده و نوشته است: «مراد امیرالمؤمنین(ع) این است که من مانند عثمان نیستم که بر چیزی که از آن نهی شدم اصرار ورزم، بلکه هر آنچه را که مسلمانان انکار کنند ولی مقتضای شرع تغییر آن باشد را تغییر می‌دهم» (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷: ۳۳۱/۹).

علامه شوشتری با نقد برداشت ابن‌ابی‌الحدید، ضمن بیان معنای واژه «غَيْرًا» به تبیین مراد امیرالمؤمنین(ع) پرداخته است:

«مراد از «غَيْرًا» منافع و مصالح مسلمین است، چرا که «غَيْرًا» از باب غار یغیر و یغور به معنای نفع و صلاح است و مراد از آنچه که مردم انکار کردند جنگ با اهل قبله است؛ اما ابن‌ابی‌الحدید به خطا رفته و گمان کرده که «غَيْرًا» از «غَيْرًا» است، کما این که در فهم مراد امیرالمؤمنین(ع) از این فقره نیز اشتباه کرده است» (شوشتری، ۱۳۷۶: ۵۶۸/۴).

در حقیقت علامه شوشتری، فهم نادرست ابن‌ابی‌الحدید از واژه «غَيْرًا» را منشأ برداشت اشتباه وی برشمرده و با تحلیل فضای تاریخی و نیز اقتضات ادبی کلام امیرالمؤمنین(ع) به تفسیر مراد حضرت پرداخته است.



لکن در ارزیابی دیدگاه علامه شوشتری باید گفت که تفسیر ابن‌ابی‌الحدید از واژه «غیراً» نادرست نبوده و بر پایه شماری از منابع واژه‌شناسی «غیراً» به معنای «تغییر» هم می‌باشد. در واقع، واژه «غیراً» از واژگان چندمعنایی است که علاوه بر معنای منفعت و مصلحت، (فیومی، ۱۴۱۴: ۴۵۸/۲) به معنای تغییر و تبدیل نیز به کار رفته است (جوهری، ۱۴۰۴: ۷۷۶/۲). مؤید این معنا، تبیین ابن‌میثم بحرانی و علامه مجلسی است که ضمن تأیید برداشت ابن‌ابی‌الحدید، به تحلیل وجوه معنایی تغییر در کلام امیرالمؤمنین(ع) پرداخته‌اند. (ابن‌میثم، ۱۳۶۲: ۳۴۳/۳؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۵۲/۳۴)

## ۲-۲-۲. تأویل ناصحیح

یکی دیگر از نقدهای علامه شوشتری نسبت به برداشت ابن‌ابی‌الحدید، دیدگاه وی درباره حکمت ۲۸۹ نهج‌البلاغه است که امیرالمؤمنین(ع) در آن به ذکر ویژگی‌های برادر دینی خود پرداخته و در قالب تعبیری بلند از وی ستایش کرده است: «كَانَ لِي فِيمَا مَضَى أَخٌ فِي اللَّهِ وَ كَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْبِي صَغْرُ الدُّنْيَا فِي عَيْبِهِ وَ كَانَ خَارِجاً مِنْ سُلْطَانِ بَطْنِهِ فَلَا يَشْتَهِي مَا لَا يَجِدُ وَ لَا يُكْثِرُ إِذَا وَجَدَ وَ كَانَ أَكْثَرَ دَهْرِهِ صَامِتاً فَإِنْ قَالَ بَدَّ الْقَائِلِينَ وَ نَفَعَ غَلِيلَ السَّائِلِينَ وَ كَانَ ضَعِيفاً مُسْتَضْعَفاً فَإِنْ جَاءَ الْجِدُّ فَهُوَ لَيْثٌ غَابٍ وَ صِلٌ وَادٍ...»؛ مرا در گذشته برادری خدایی بود، کوچکی دنیا در نظرش او را در نظرم بزرگ می‌نمود. از سلطه شکمش آزاد بود، آنچه نمی‌یافت آرزو نمی‌کرد و هرگاه می‌یافت زیاده‌روی نداشت. اکثر روزگارش را خاموش بود و اگر می‌گفت بر گویندگان غالب می‌شد و تشنگی پرسش‌کنندگان را به زلال معرفت فرو می‌نشاند. افتاده بود و او را ناتوان می‌شمردند، ولی به وقت جدّ و جهاد شیر خشمگین و مار زهرآگین بود...» (انصاریان، ۱۳۷۹: ۸۴۱).

درباره مراد حضرت از برادر دینی و هویت این فرد ستایش شده، بین شارحان نهج‌البلاغه اختلاف است. چنان‌که ابن‌ابی‌الحدید پس از برشمردن برخی از دیدگاه‌ها، با تأویل بردن واژه «أخ»، وی را فردی مثالی معرفی کرده و در این باره گفته است:

«مردم در این که منظور حضرت از «أخٌ في الله» چه کسی است، اختلاف نظر دارند. برخی گفته‌اند که مقصود رسول خدا(ص) بوده است ولی این گفته با این فقره از سخن امیرالمؤمنین(ع) که فرمود: «وَ كَانَ ضَعِيفاً مُسْتَضْعَفاً» سازگاری ندارد. گروه دیگر گفته‌اند مراد ابوذر است اما این فقره از سخن امیرالمؤمنین(ع) که فرمود «فَإِنْ جَاءَ الْجِدُّ فَهُوَ لَيْثٌ غَابٍ وَ صِلٌ وَادٍ» قابل تطبیق بر وی نیست، زیرا ابوذر به شجاعت معروف نبوده است. نظر دیگر این است که مراد، مقدار است که فردی شجاع بوده و از شیعیان خاص امیرالمؤمنین(ع) به‌شمار می‌رفت. برخی نیز بر این عقیده‌اند که این کلام به فرد مشخصی اشاره ندارد و صرفاً از باب مَثَل - که امری رایج در بین عرب بوده است - ایراد شده که این قول نزد من قوی‌ترین وجه است» (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷: ۱۸۳/۱۹).

علامه شوشتری با به چالش کشیدن اصل انتساب سخن و نیز تضعیف برداشت ابن‌ابی‌الحدید به نقد دیدگاه وی پرداخته و نگاشته است:

«اولاً سخن ما را درباره عدم صحت انتساب این کلام به امیرالمؤمنین(ع) است؛ ثانیاً بر فرض صحت انتساب این سخن می‌گوییم: این که ابن‌ابی‌الحدید گفته فقره «فَإِنْ جَاءَ الْجِدُّ فَهُوَ لَيْثٌ غَابٍ وَ صِلٌ وَادٍ» قابل

تطبيق بر ابوذر نيست اشتباه است و كاملاً بر وي انطباق دارد؛ زيرا ابوذر با اين كه ضعيف بود - به ويژه بعد از آن كه معاويه و عثمان او را سوار بر شتر برهنه كردند و شب و روز به حركت واداشتند و از مدينه تبعيد كردند - اما مانند يك شير در برابر عثمان ايستادگي كرد. همچنين اين نظر ابن‌ابى‌الحديد كه گفت حضرت فرد معيبي را اراده نكرده، درست نيست زيرا كلام حضرت مانند صريح است در اين كه شخص خاصي را اراده کرده است» (شوشتري، ۱۳۷۶: ۴۷۱/۱۲).

وي در ادامه آورده است:

«بايد گفت كه مراد حضرت شخصي است كه در گذشته و در زمان رسول خدا(ص) بوده است و بعيد نيست كه گفته شود مراد «عثمان بن مظعون» است. چرا كه حضرت به هنگامی كه يكي از دختران عثمان از دنيا رفت، خطاب به وي فرمود: به سلف صالح خود «عثمان بن مظعون» ملحق شو و همچنين يكي از پسران خود از أم‌البنين را به نام وي نامگذاري كرد» (همان).

در واقع علامه شوشتري با ردّ تاويل ابن‌ابى‌الحديد نسبت به تعبير «أَخَّ فِي اللَّهِ» - كه از باب تعيين مصداق صورت گرفته است (طبري، ۱۴۱۲: ۶۲/۷) - ديده‌گاه وي را نقد و بر فردي ديگر تطبيق داده است. اما در ارزيابي ديده‌گاه علامه شوشتري بايد گفت كه ترديد وي درباره انتساب اين حكمت به اميرالمؤمنين(ع) دور از واقع نبوده و بر پايه شماری از مصادر فريقيين، اين كلام سخن امام حسن مجتبي(ع) است (كليني، ۱۴۰۷: ۲۳۷/۲؛ ابن شعبه، ۱۴۰۴: ۲۳۴؛ ابن قتيبه، ۱۴۱۸: ۳۸۳/۲). البته برخي ديگر از مصادر، اين كلام را به اميرالمؤمنين(ع) نسبت داده‌اند (طبرسي، ۱۳۸۵: ۲۴۰؛ ابن حمدون، ۱۹۹۶: ۳۹۷/۱؛ زمخشري، ۱۴۱۲: ۱۵۷/۲) كه در جمع بين اين دو دسته از مصادر مي‌توان چنين گفت كه اصل صدور سخن از اميرالمؤمنين(ع) بوده و امام حسن(ع) آن را حكايه و بازخواني کرده است. چنان كه طبرسي در مشكاة الانوار آورده است: «مِنْ كَلَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ حَطَبَ بِهِ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ (ع)» (طبرسي، ۱۳۸۵: ۲۴۰). لکن با فرض پذيرش صدور كلام از اميرالمؤمنين(ع) بايد افزود كه از ميان افراد نامبرده، جناب ابوذر غفاري پيوند و نسبت بيشتري با صفات ذكر شده دارد. چنان كه رسول خدا در روايتي خطاب به ابوذر، وي را به يكي از خصال نامبرده متصف نمود و فرمود: «يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّيْ أَحَبُّ لَكَ مَا أَحَبُّ لِنَفْسِي وَ إِنِّي أَرَاكَ ضَعِيفًا مُسْتَضْعَفًا...؛ اي ابوذر! من آن چه را كه براي خود دوست مي‌دارم براي تو نيز مي‌پسندم و من تو را ضعيف و ضعيف خوانده شده مي‌بينم...» (ابن‌ابي‌جمهور، ۱۴۰۵: ۵۱۶/۳). علاوه بر آن كه علامه مجلسي نيز در نقد اشكال ابن‌ابى‌الحديد، شجاعت ابوذر را امري روحاني (نه جسماني) خوانده و وي را شايبسته اين خصوصيت دانسته است (مجلسي، ۱۴۰۴: ۲۵۹/۹).

گفتني است كه درباره نقد برداشت آراي ابن‌ابى‌الحديد، نمونه‌هاي متعدد ديگري نيز وجود دارد كه براي آگاهی از آنها مي‌توان به موارد ذيل مراجعه كرد (شوشتري، ۱۳۷۶: ۴۵/۳؛ همان، ۹۴/۴؛ همان، ۲۶۰/۵؛ همان، ۵۸۰/۵؛ همان، ۴۵۳/۷).

## ۲-۳. نقد دلیل

سومین مؤلفه روش‌شناختی که در نقد آرای ابن‌ابی‌الحدید تأثیرگذار است، دلیل و برهان وی بر مدعای خویش است. چه، دلیلی که شارح برای دیدگاه خویش اقامه می‌کند، یکی از عناصر مهمی است که توانایی وی در تفسیر نهج‌البلاغه را نشان می‌دهد. از این‌رو، یکی از موضوعاتی که علامه شوشتری در نقد آرای ابن‌ابی‌الحدید مورد توجه قرار داده، ادله‌ای است که وی برای اثبات دیدگاه خویش ارائه کرده است که با شیوه‌هایی چون: اخذ به لازمه سخن و قیاس مخالف مورد نقد و ارزیابی قرار گرفته است.

## ۲-۳-۱. اخذ به لازمه سخن

یکی از نقدهای علامه شوشتری به ابن‌ابی‌الحدید مربوط به استدلالی است که وی در تفسیر حکمت ۳۶۱ نهج‌البلاغه ارائه کرده است. امیرالمؤمنین(ع) در این حکمت مردم را به دعای در حق پیامبر(ص) و مقدم داشتن آن بر خواسته‌هایشان سفارش کرده و فرموده است: «إِذَا كَانَتْ لَكَ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ حَاجَةٌ فَاَبْدَأْ بِمَسْأَلَةِ الصَّلَاةِ عَلَى رَسُولِهِ (ص) ثُمَّ سَلْ حَاجَتَكَ فَإِنَّ اللَّهَ أَكْرَمُ مَنْ أَنْ يُسْأَلَ حَاجَتَيْنِ فَيَقْضِي إِحْدَاهُمَا وَيَمْنَعُ الْأُخْرَى؛ هرگاه تو را به خداوند حاجتی باشد دعای خود را با صلوات بر پیامبر(ص) آغاز کن، سپس حاجت بخواه، که خداوند کریم‌تر از آن است که از او دو حاجت بخواهند، یکی را جواب دهد و دیگری را منع نماید» (انصاریان، ۱۳۷۹: ۸۵۹).

در این باره، ابن‌ابی‌الحدید با طرح مسئله‌ای پیرامونی، به اظهارنظر درباره‌ی آن پرداخته و برای اثبات دیدگاه خویش دلیل آورده است. وی با طرح این نکته که دعای امت در حق پیامبر(ص) تأثیری برای حضرتش ندارد، به تبیین مراد امیرالمؤمنین(ع) پرداخته و نوشته است:

«این گفتار امیرالمؤمنین(ع) بر مقتضای ظاهر که متعارف بین مردم است بیان شده است و آن حضرت از این‌گونه محاورات زیاد دارد و با مردم به قدر خرد ایشان سخن می‌گوید؛ اما حقیقت و باطن امر این است که خدای تعالی به سبب درخواست ما از او بر رسولش درود نمی‌فرستد؛ زیرا معنای گفتار ما که می‌گوییم «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ» این است که خدایا محمد را گرامی بدار و مرتبه‌اش را بالا ببر، درحالی‌که خدای سبحان بدون این‌که از او چنین درخواستی کنیم نهایت اکرام و رفعت مقام را برای آن بزرگوار معمول داشته است. این‌که از ما خواسته‌اند بر رسول خدا درود بفرستیم بدان جهت است که این درخواست برای خود ما موجب ثواب و پاداش است، نه اینکه دعا و صلوات ما سبب بزرگ داشت و رفعت مقام آن حضرت خواهد شد» (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۳۷: ۴۰۲/۴).

علامه شوشتری با رد استدلال ابن‌ابی‌الحدید، دیدگاه وی را مخدوش خوانده و در نقد آن آورده است: «بنا به گفته ابن‌ابی‌الحدید اساساً دعا نمودن برای رسول خدا عبث و بیهوده است، نظیر این‌که بگوییم خدایا آن حضرت را پیامبر(ص) بگردان! و صرف این‌که این دعا برای ما موجب پاداش است آن را از لغویت در گفتار خارج نمی‌کند. این‌که ابن‌ابی‌الحدید می‌گوید خدای تعالی درباره‌ی آن بزرگوار نهایت اکرام و رفعت مقام را به عمل آورده، مسلم است ولی باید توجه داشت که فوق هر اکرامی، اکرامی است و فوق هر درجه‌ای، درجه‌ای است.» (شوشتری، ۱۳۷۶: ۳۳۴/۲).

ایشان در ادامه به‌عنوان شاهد کلام خویش به ذکر دعاهایی که مشتمل بر صلوات بر رسول بوده پرداخته است (همان). در واقع علامه شوشتري لازمه سخن ابن‌ابی‌الحديد - که بیهوده بودن طلب خیر برای پیامبر(ص) است - را نفی کرده و در اثبات خلاف آن دو دلیل آورده است: یکی دلیل عقلی (ذو مراتب بودن کمال و درجات معنوی) و دیگری دلیل نقلی متون دال بر تأثیر دعا در حق پیامبر(ص). به‌بیان دیگر، مدعی ابن‌ابی‌الحديد در این باره عدم تأثیر دعای امت در حق پیامبر(ص) است که دلیل وی، نیل پیامبر(ص) به بالاترین مرتبه کمال است. حال، لازمه این دلیل - که عبث بودن طلب خیر در حق پیامبر(ص) است - مورد انتقاد علامه شوشتري قرار گرفته و در رد آن شاهد آورده است.

در ارزیابی دیدگاه علامه شوشتري باید افزود که از میان متون ادعیه‌ای که وی برای تأیید دیدگاه خویش ذکر کرده است، برخی به جهت استناد و اعتبار ضعیف بوده (امین، بی‌تا: ۳۵) و برخی نیز دلالتی بر مدعی ایشان ندارد (امام سجاده(ع)، ۱۳۷۶: ۱۸۲ و ۲۱۶). در مقابل، متون دیگری وجود دارد که نافی تأثیر دعای امت در حق پیامبر(ص) است و درود امت بر پیامبر(ص) را تنها موجب فضیلت و تقرب خود امت می‌داند، چنان‌که در روایتی از امام صادق(ع) آمده است: «وَجَعَلَتِ الصَّلَاةَ عَلَيْهِ فُرْبَةً مِنْكَ وَ وَسِيلَةً إِلَيْكَ وَ زُلْفَةً عِنْدَكَ وَ دَلَّلَتِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ وَ أَمَرَتْهُمْ بِالصَّلَاةِ عَلَيْهِ لِيُرْدَادُوا بِهَا أَثَرَ لَدَيْكَ وَ كِرَامَةً عَلَيْكَ...» (طوسی، ۱۴۱۱: ۳۸۷/۱).

از سوی دیگر علامه شوشتري در تأیید باور خویش چنین استدلال کرده است که هر چه در این عالم اتفاق می‌افتد، از طریق سبب آن رخ می‌دهد و لذا دعا و درود ما برای پیامبر(ص) نیز از اسباب اکرام تام خداوند به پیامبر(ص) محسوب می‌گردد (شوشتري، ۱۳۷۶: ۳۳۵/۲). این در حالی است نظام سبب و مسبب ذومراتب است و سیر نزولی دارد. از این رو، فرد دانی (امت) نمی‌تواند سبب فیض فرد عالی پیامبر(ص) گردد و تنها انسان کامل است که واسطه رزق مادی و معنوی دیگر مخلوقات قرار می‌گیرد.

### ۲-۳-۲. قیاس مخالف

یکی دیگر از نقدهای علامه شوشتري نسبت به ابن‌ابی‌الحديد، مربوط به بخشی از خطبه ۹۳ نهج‌البلاغه است که سید رضی آن را نقل نکرده است. امیرالمؤمنین(ع) در بخشی از این خطبه که بعد از جنگ نهروان ایراد فرموده، از نقش برجسته خود در نبرد جمل و نهروان یاد کرده و آورده است: «لَمْ يَكُنْ لِيَجْتَرِيَّ عَلَيْهَا غَيْرِي وَ لَوْ لَمْ أَكُ فَيَكْمُ لَمَا قُوتِلَ أَصْحَابُ الْجَمَلِ وَ أَهْلُ النَّهْرَوَانِ؛ كَسَى جِزْمَنَ بَرِّ أَنْ جَرَأَتْ نَدَاثُ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لِيَجْتَرِيَّ...» (ابن‌ابی‌الحديد، ۱۳۳۷: ۵۶/۷).

ابن‌ابی‌الحديد پس از گزارش این فراز از خطبه امیرالمؤمنین(ع) پرسشی طرح کرده و نگاشته است: «اگر گفته شود که چرا حضرت نامی از اهل صفین نبرده است می‌توان چنین گفت که چون شبهه و اشکال درباره جنگ با اصحاب جمل و نهروان بوده است؛ زیرا طلحه و زبیر به بهشت بشارت داده شده بودند و عایشه نیز علاوه بر همسری رسول خدا(ص) در دنیا، به همسری در آخرت هم وعده داده شده بود. احوال طلحه و زبیر در جهاد و سبقت در اسلام و هجرت معلوم بود و احوال عایشه نیز در محبت رسول خدا(ص) به او و نزول

قرآن درباره وی مشخص بود. اهل نهروان هم که اهل عبادت و قرآن و کناره‌گیری از دنیا بودند و از قاریان و زاهدان عراق به‌شمار می‌رفتند. اما معاویه به فسق و انحراف از اسلام مشهور بود و اصحاب و همراهانش از اهل شام، جزو سرکشان و نابخردان و فرومایگان عرب بودند، از این‌رو بر خلاف دو گروه نخست، جایی برای شبهه در جنگ با آنان باقی نمانده بود» (همان، ۵۸).

علامه شوشتری با رد دیدگاه ابن‌ابی‌الحدید، استدلال وی را به نقد کشیده و با ذکر نمونه‌های خلاف، به مقایسه اهل صفین با اصحاب جمل و نهروان پرداخته است:

«سخن ابن‌ابی‌الحدید اشتباه در اشتباه است. چرا که اولاً در نقل‌های دیگر از اهل صفین هم نام برده شده است. ثانیاً عده‌ای از بزرگان مانند عبدالله بن عمر، محمد بن مسلمة، ابو موسی اشعری و سعد بن ابی وقاص در جنگ با معاویه و اهل صفین هم اشکال کردند و از شرکت در آن سرباز زدند. ثالثاً: عده‌ای از زُهَّاد و قاریان عراق جنگ با معاویه را فتنه خوانده و در آن اشکال کردند» (شوشتری، ۱۳۷۶: ۳۷۶/۵).

در واقع علامه شوشتری با مقایسه اهل صفین با اصحاب جمل و نهروان، هر آنچه را که ابن‌ابی‌الحدید به‌عنوان دلیل و نشانه شبهه در جنگ با اصحاب جمل و نهروان ذکر کرده بود، درباره اهل صفین هم وارد ساخت و اشکال طرح شده را به اصحاب معاویه نیز تعمیم داد.

اما در ارزیابی دیدگاه علامه شوشتری باید گفت که علی‌رغم نشانه‌هایی که ایشان در مورد اهل صفین بیان کرد، لکن تردیدی وجود ندارد که در میدان جمل و نهروان امر جنگ پیچیده‌تر و تشخیص حق و باطل دشوارتر بود. چه، معاویه نماد نفاق و تزویر بود و دشمنی اهل شام با اهل عراق نیز اظهر من الشمس؛ لکن سپاه مقابل امیرالمؤمنین(ع) در جمل و نهروان اهل قبله بودند و سابقه و پیشینه آنان در اسلام آشکار بود و طبیعتاً رویارویی با چنین دشمنی برای هرکسی مقدور نبود. علاوه بر آن که اکثر منابعی که گزارش یاد شده را نقل کرده‌اند، تنها از دو جنگ جمل و صفین نام برده‌اند (تقفی، ۱۳۹۵: ۷/۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ۳۶۶/۳۳؛ خوبی، ۱۴۰۰: ۹۳/۷).

باید افزود که درباره نقد دلیل آرای ابن‌ابی‌الحدید، نمونه‌های متعدد دیگری نیز وجود دارد که برای آگاهی از آنها می‌توان به موارد ذیل مراجعه کرد (شوشتری، ۱۳۷۶: ۴۵۳/۷؛ همان، ۱۷۴/۵؛ همان، ۱۵/۸؛ همان، ۱۲/۱۰).

### نتیجه‌گیری

بهبج‌الصباغه فی شرح نهج‌البلاغه یکی از شرح‌های مهم نهج‌البلاغه است که با هدف رفع کاستی‌های شروع پیشین و با رویکردی انتقادی نسبت به شارحان نهج‌البلاغه نگاشته شده است.

یکی از افرادی که بیشترین نقدهای علامه شوشتري متوجه وی شده است، ابن‌ابی‌الحدید شارح معتزلی نهج‌البلاغه است. چنان‌که از میان ۶۰۰ نقد صورت گرفته در بهج‌الصباغه، بیش از ۹۰ درصد آن درباره ابن‌ابی‌الحدید بوده است.

سه مؤلفه مستند، برداشت و دلیل از عمده‌ترین مؤلفه‌های روش‌شناختی است که علامه شوشتري در نقد آرای ابن‌ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه مورد توجه قرار داده است که در این میان، نقد «مستند» از بسامد بیشتری برخوردار بوده است که با سه شیوه فقدان مستند، ضعف مستند و گستره مستند به ارزیابی آرای ابن‌ابی‌الحدید پرداخته شده است.

برآیند مطالعه نقدهای علامه شوشتري بر ابن‌ابی‌الحدید حکایت از آن دارد که موضوعات تاریخی و کلامی بیشترین دغدغه علامه شوشتري را تشکیل می‌داده است و درباره مسائل آنها معمولاً نسبت به شارح معتزلی نظر مخالف داشته است.

## منابع

- امام سجاده، علی بن الحسین(ع). (۱۳۷۶). الصحيفة السجادية. قم: نشر الهدی.
- ابن ابی جمهور، محمد. (۱۴۰۵). عوالي اللئالی العزیزة فی الأحادیث الدینیة. قم: دار سیدالشهداء.
- ابن ابی الحدید، عزالدین. (۱۳۳۷). شرح نهج البلاغه. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- ابن حمدون، محمد بن حسن. (۱۹۹۶). التذکرة الحمدونیة. بیروت: دار صادر.
- ابن شعبه، حسن بن علی. (۱۴۰۴). تحف العقول. قم: جامعه مدرسین.
- ابن طائوس، علی بن موسی. (۱۳۷۵). کشف المحجبة لثمره المهجعة. قم: بوستان کتاب.
- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم. (۱۴۱۰). الإمامة و السیاسة. بیروت: دار الأضواء.
- ----- (۱۴۱۸). عیون الأخبار. بیروت: دار الکتب العلمیة.
- ابن میثم، میثم بن علی. (۱۳۶۲). شرح نهج البلاغه. تهران: دفتر نشر کتاب.
- امین، سید محسن. (بی تا). الصحيفة الخامسة السجادية. اصفهان: مکتبة الامام امیرالمؤمنین علی(ع).
- انصاریان، حسین. (۱۳۷۹). ترجمه نهج البلاغه. تهران: انتشارات پیام آزادی.
- ثقفی، ابراهیم بن محمد. (۱۳۹۵). الغارات. تهران: انجمن آثار ملی.
- جوهری، اسماعیل بن حماد. (۱۴۰۴). تاج اللغة و صحاح العربیة. بیروت: دار العلم للملایین.
- خویی، میرزا حبیب الله. (۱۴۰۰). منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه. تهران: مکتبة الاسلامیة.
- راوندی، قطب الدین. (۱۳۶۴). منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
- زمخشری، محمد بن عمر. (۱۴۱۲). ربیع الأبرار و نصوص الأخبار. بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- شوشتری، محمدتقی. (۱۳۷۶). بهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- صدوق، ابن بابویه. (۱۳۹۵). کمال الدین و تمام النعمة. تهران: اسلامیه.
- صفار، محمد بن حسن. (۱۴۰۴). بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد(ص). قم: مکتبة آية الله المرعشي النجفي.
- طبرسی، علی بن حسن. (۱۳۸۵). مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار. نجف: المکتبة الحیدریة.
- طبری، محمد بن جریر. (۱۴۱۵). المسترشد فی إمامة علي بن أبي طالب(ع). قم: نشر کوشانپور.
- ----- (۱۴۱۲). جامع البیان فی تفسیر القرآن. بیروت: دار المعرفة.
- ----- (۱۴۱۳). دلائل الامامة. قم: انتشارات بعثت.
- طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۱۱). مصباح المتعجد و سلاح المتعبد. بیروت: مؤسسه فقه الشیعة.
- فیومی، احمد بن محمد. (۱۴۱۴). المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر. قم: دار المجره.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷). الکافي. قم: دار الکتب الإسلامیة.
- مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۳). بحار الأنوار. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- ----- (۱۴۰۴). مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول. تهران: دار الکتب الإسلامیة.
- مردانی، مهدی. (۱۳۹۰). «اعتبار سنجی انگاره ستایش امام علی(ع) از خلیفه دوم با تأکید بر خطبه ۲۲۸ نهج البلاغه»، علوم حدیث، شماره ۵۹ و ۶۰، ۴۵-۶۹.
- مسعودی، عبد الهادی؛ مردانی، مهدی؛ جوکار، علی. (۱۳۹۵). «گونه پژوهی نقدهای علامه شوشتری بر شارحان نهج البلاغه»، حدیث حوزه، شماره ۵، ۱۲، ۱-۳۴.